

مطالعات دامنه‌دار **قیصر امین‌پور** در زمینه سنت و نوآوری و رابطه پیچیده آنها که در کتاب بسیار ارزشمند «سنت و نوآوری در شعر معاصر» رخنمون شده است، در این مسیر سخت و طولانی زیر بازواتش را گرفته است. بدین ترتیب او هرگز در دام جریان‌های تندرو و رادیکال نوآورانه ۳ دهه اخیر شعر ایران نیفتاد و در عین حال هیچ‌کس نتوانست شعر او را مطلقاً سنتی و ارتجاعی بخواند.

پرونده‌ای به بهانه زادروز قیصر امین پور، شاعر پر آوازه انقلاب اسلامی

دستور زبان عاشق



جدا از اندک اشعار شعاری قیصر، وی حتی از همان آغاز کار، درک درستی از شعر داشت و کمتر دچار هیجان‌ات زودگذر و فکرهای عمق نیافته می‌شد؛ نظیر فکر شهر گریزی و ماشین‌گریزی که بی‌توجه به شرایط زمان، شاعران در اوایل انقلاب علیه آن شعارهایی می‌دادند: «آسمان تعطیل است/ بادها بیکارند… من دلم می‌خواهد/ دستمالی خیس/ روی پیشانی تبادر هیبان زمین بکشم/ دستمالم را افسوس/ نان ماشینی در تصرف دارد/ ابروی ده ما را بریند» در کنار این شعارها، قیصر جبهه و جنگ و دفاع‌مقدس و شهید را اغلب عمیق و بدرستی درک کرد و در موارد برشمرده، اغلب به گونه‌ای شعر گفت که هم در زمان خود تأثیرگذار باشد و هم بعد از آن:

«افتاد / آن سان که برگ / آن اتفاق زرد / می‌افتد
افتاد / آن سان که مرگ / آن اتفاق سرد / می‌افتد
اما / او سبز بود و گرم که / افتاد»

در عین حال این شعر فرم و ساختار قدرتمندی دارد که می‌تواند برای شاعران تازه‌کار الگو باشد.

در واقع ذات انسانی و انقلابی و حقیقی شاعران است که ایشان را به اینگونه سرودن می‌رساند. این خود نوعی رسیدن به سرچشمه‌های پاک فطرت است که شاعر را به گفتارهای عمیق و گسترده و ماندگار وامی‌دارد. یکی از رباعیات دفتر از کوچه آفتاب که دفتر رباعی و دوبیتی است چنین است:

«هن همسفر شراب از زرد به سرخ
یا همره اضطراب از زرد به سرخ
یک روز به شوق هجرتی خواهم کرد
چون هجرت آفتاب از زرد به سرخ»
قیصر این رباعی را برای شهید و هجرت او گفته است؛ شعری در نهایت زیبایی که امروز و فردا نیز ماندگار است و زیبا. حتی شعر بلندنیمایی‌اش با نام «شعری برای جنگ» شعری است که حداقل تا زمانی که کره زمین خالی از جنگ نشده، کاربرد دارد. طبعاً منظوم نیز از کاربرد صرفاً کاربردی اجتماعی نیست، بلکه کاربردی معنوی و انسانی است:

«می‌خواستم/ شعری برای جنگ بگویم/دیدم نمی‌شود/ دیگر قلم زبان دلم نیست/ گفتم:./! باید برای جنگ/ از لوله تفنگ بخوانم/ با واژه فشنگ./! اما موشک زیبایی کلام مرا می‌کاست.»
انقلابی بودن قیصر یک مرحله دارد، زیرا او در حالت تکوین و تکامل است (همراه با خود او طبعاً شعرش هم) اما از منظری دیگر، دو مرحله دارد؛ یکی زمانی که مستقیم در خدمت انقلاب بود و از جبهه و رزمندگان و شهید و انقلاب و درباره شخصیت‌های انقلابی می‌سرود:

«در خاک شد صد غنچه در فصل شکفتن
ما نیز چون خاکستری بر سر نگریدیم
حتی خیال نای اسماعیل خود را
همسایه با تصویری از خنجر نگریدیم»

شعرهای مرحله اول قیصر نیز از تازگی‌ها و برجستگی‌های بسیاری برخوردار بود که درباره آن ساعت‌ها باید نوشت. قیصر در مرحله دوم انقلابی بودن در خدمت ارزش‌های انقلاب بود اما به گونه‌ای دیگر؛ یعنی دیگر طلبیدن امام زمان(عج) به طور مستقیم در شعرش رخ نمی‌داد، تا در آن جامعه ارمانی را آرزو کند، بلکه این‌سار جزئی‌نگرانه با حذف زمینه‌های تبیعی و چاپلوسی و حقارت انسان… از طریق پایین کشاندن نظم بیهوده و کوچک‌پرو اداری و حقیر شمردن قوانین اجتماعی دست و پایگیر تحقیرکننده انسان و…:

«این روزها که می‌گذرد هر روز
احساس می‌کنم که کسی در یاد
فریاد می‌زند
احساس می‌کنم که مرا
از عمق جاده‌های مه‌آلود
یک آشنای دور فریاد می‌زند
آهنگ آشنای صدای او

فصیح‌الدین خالقی، هر شاعری به شعرش شناخته می‌شود؛ یا حد و اندازهای رشد و تکملی که در سیر و سلوک کار خود داشته است و به اندازه غوری که در پدیده‌ها کرده و تجربه‌هایی که از زندگی کسب کرده است؛ در واقع از همان جوشش‌های آنی و کشف و شهودهایی که حاصل خلسه‌های شبانه‌اش بوده است، حال می‌خواهد هر مرام و مسلک و عقیده‌ای داشته باشد، چون تجربه و غور و الهام و جوشش و کشف و شهود شاعران یک وجه مشترک بزرگ با هم دارد و آن «شناخت» است؛ شناختی تازه و دیگر گونه و در واقع، شناختی انقلابی از جهان و هستی به طور کلی و از پدیده‌هایش به طور جزئی. در واقع شاعرانی از این دست و از این جنس که در اوج شاعری قرار دارند، حتی اگر یک عمر عاشقانه هم بسرایند، شما یک سطر در آن از دفاع از ظلم و ستم (در انواع و اقسام اجتماعی و روانشناختی و فلسفی و سیاسی‌اش) نخواهید دید، بلکه لایه‌هایی از عصیان علیه ظلم را در لایه‌ای اشعار پیدا خواهید کرد؛ در عین حالی که روح لطیف شاعر– که در اشعارش مستتر است- نجواگر هرچه لطافت و مخالف هرچه خشونت است؛ شعری که خشم‌های انقلابی و غیرت و تعصب را برمی‌تابد، چرا که طبیعی است عکس‌العمل یک عاشق سینه‌چاک در مقابل عشقی بزرگ‌تر که وطن او است و عشقی بزرگ‌تر از همه که مکتب و مسلک و عقیده و ایمان او است، یک عاشق بهتر از هر کسی می‌تواند عاشقی کند و در میدان‌های بزرگ‌تر عاشقی طبعاً انقلابی‌تر از دیگران خواهد بود، چون عاشق‌تر از دیگران است.

روزی پیروان مولانا به او می‌گویند حالا که ما در عرفان پیرو تو هستیم، می‌خواهیم در مذهب نیز پیرو تو باشیم، مولانا در جواب می‌گوید: «هرکس پیرو همان مذهبی باشد که بوده (حنبلی، شافعی، مالکی، حنفی، شیعه یا…)، چون که ما پیرو مذهب عشقیم.»

شما پیرو مذهب عشق یاش، انقلابی هم خواهی بود.
اگر انقلابی بودن را اینگونه درک کنیم، درک درست‌تر و بهتری از آن به دست داده‌ام و در واقع ظهور امر ما نافرخته است. با این حساب و میزان و معیار، آیا می‌توان گویند‌های را که دفتر اشعار انقلابی‌اش از مرز ۲۰۰، ۲۰ جلد گذشته اما تأثیری بر شعر انقلابی نداشته، شاعر انقلابی دانست؟

علاوه بر این، شعر انقلابی شعری نیست که زمان‌بردار باشد؛ مثلاً شعر «خدایا استبداد با خدای آزادی» از اشعار انقلابی ماندگار فرخی‌زیدی است که در هر دوره و زمانی قابلیت خوانش دارد، برعکس بسیاری از اشعار او که علیه مجلس و فلان درباری و بهمان وزیر سروده است؛ سروده‌ای که در حد یک شعر داغ و تأثیرگذار، تنها در همان مقطعی که سروده کاربرد داشته است. از طرفی، انقلابی بودن به حرف‌های انقلابی مستقیم و شعاری علیه ظلم و ستم نیست. حتی اغلب مناظره‌های بسیار زیبای پروین اعتصامی که باطنی شعرگونه دارند، شکل مناظره و پرداخت پروین آنها را در حد نظم‌های استوار در ادبیات ما ماندگار کرده است. اما شعر مولانا شعری انقلابی است، چرا که انسان را به طغیان و شورش علیه خود برمی‌انگیزند؛ انقلاب او یک انقلاب درونی است که از چند انقلاب اجتماعی بزرگ نیز تأثیرگذارتر و ماندگارتر است. شعر (دیوان شمس) و نظم (در مثنوی) همان مولانایی که یک کلمه هم علیه مغول نگفته است، در صورتی که وی در زمان حمله مغول‌ها می‌زیسته است.

حال با این تحلیل که نیم‌تأملم بیشتر است، قیصر امین‌پور را در کدام طبقه می‌توان قرار داد؟

قیصر در آغاز شاعری، با همه جوانی و تازه‌کاری، از شاعران انقلابی و تأثیرگذار بود. تأثیر و ابداع دوبیتی نو، رباعی نو (همراه با سیدحسن حسینی) و نوعی غزل نو متمایل به نئوکلاسیک (ابداع او در بعد از انقلاب) و تأثیر بسزایش در زنده کردن دوباره شعر نیمایی در بعد از انقلاب (که در محاق سپیدسرای فراگیر، نزدیک به فراموش شدن بود؛ اگر چه پیش از وی هنوز در اشعار منوچهر انشی، م. آزاد، منصور اوجی، فرخ تمیمی، کاظم سادات‌اشکوری و…شاملور بود)، از جمله کارهای انقلابی (از منظری دیگر) او بود که طبعاً همه اینها را در شعر و با شعرش به سرانجام رساند.

شعر هرگز بی‌طرف نیست، چرا که شاعر نمی‌تواند بی‌طرف باشد. حتی تعهد شاعر به «هنر برای هنر» خود نوعی طرفداری است؛ طرفداری از فیزیک زبان و بی‌اعتنایی به ارجاعات بیرون متنی که خود نوعی اعلام موضع در برابر آن ارجاعات به حساب می‌آید. در هنگامه‌های سیاسی و اجتماعی «شعر طرفدار» بیشتر سروده می‌شود، چرا که شاعر می‌خواهد با شعرش پاسخی به سفارش‌های اجتماع بدهد.

«شعر مشروطه» چنین شعری است و «شعر انقلاب» نیز. شعر مشروطه به «هیما» می‌انجامد و شعر انقلاب هم به شعر متعدد دینی با صیغه سیاسی و اجتماعی امروز. «شعر طرفدار» شعری برون‌نگر است و «من» در آن «هن جمعی».

برون‌نگرایی این شعر به دلیل وسعت و همه‌گیری حوادث سیاسی و اجتماعی بزرگ و مقهور شدن شاعر در برابر ولع بیانی و فضای ژورنالیستی و اقتدار مخاطب عام بروز می‌کند و گاه اثر را به رسانه‌ای صرفاً معنا‌ساز بدل می‌کند.

«هی‌روم مادر که اینک کربلا می‌خواند…»

اما شاعرانی هستند که حتی در این وضعیت تلاش به برقراری نوعی تعادل بین فرم و محتوا را از یاد نمی‌برند. «قیصر امین‌پور» اگر چه گاه مقهور جریان قدرتمند «شعر طرفدار» می‌شود اما غالباً در جهت رسیدن به آن تعادل به موفقیت‌های چشمگیری دست می‌یابد. این موفقیت‌ها در قالب «دوبیتی و رباعی»، «غزل» و «هیمایی» به‌منصه ظهور می‌رسد و تا آخرین شعر او ادامه می‌یابد.

«هن همسفر شراب از زرد به سرخ
من همره اضطراب از زرد به سرخ
یک روز به شوق هجرتی خواهم کرد
چون هجرت آفتاب از زرد به سرخ»
«در کوچه آفتاب»
«شعاع درد مرا ضرب در عذاب کنید
مگر مساحت رنج مرا حساب کنید
محیط تنگ دلم را شکسته رسم کنید
خطوط متحنی خنده را خراب کنید…»
«تنفس صبح»

«افتاد / آن سان که برگ / آن اتفاق زرد / می‌افتد
افتاد / آن سان که مرگ / آن اتفاق سرد / می‌افتد
اما / او سبز بود و گرم که / افتاد»
«تنفس صبح»

سه‌شنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۹۹
وطن امروز | شماره ۲۹۰۷
یاد

علیم‌السلام سروده است، در پیوند با ارزش‌های انقلاب است. البته این امر– پیوند داشتن این دو– طبعاً از ایمان و عقیده‌وی برخاسته؛ همان گونه که جبهه‌های جنگ ما از منظر و قیاس معنوی و نه حجمی وی، یک صحنه کوچک‌تر از صحنه و واقعه کربلا تصور شده است. در واقع قیصر و شاعران انقلاب این عقیده را از چهره‌های بزرگ انقلابی که در ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی و روند آن مؤثر بوده‌اند کسب کرده و در شعرهای انقلاب خود لحاظ کرده‌اند؛ همان‌گونه که آن صحنه‌نخست را صحنه عشق نیز تصویر کرده‌اند

«اگر نی پرده‌ای دیگر بخواند

نیستان را به آتش می‌کشاند

سزد گر چشم‌ها در خون نشیند

چو دریا را به روی نیزه بیند

شگفتنا بی سر و سامانی عشق

به روی نیزه سرگردانی عشق!

ز دست عشق عالم در هیاهوست

تمام فتنه‌ها زیر سر اوست»

در واقع، نقطه افتراق شعر و شخصیت قیصر و امثال او با بسیاری از دیگر چهره‌های انقلابی شعر انقلاب در این بود که ایشان در همان صفا و صمیمیت و خالصی سال‌های ۵۷ و دفاع‌مقدس باقی ماندند و آن اصالت را حفظ کردند و مثل بسیاری با غرق شدن در مدیریت‌های فرهنگی، از آن اصالت فاصله نگرفتند (بدیهی است که هیچ مدیریتی به خودی خود بد نیست)؛ شخصیت‌هایی که انقلابیونی از این دست پرورده‌اند:
«سرایا اگر زرد و پژمرده‌ایم
ولی دل به پاییز نسپردایم
چو گل‌دان خالی، لب پنجره
پر از خاطرات ترک خورده‌ایم
اگر دلغ دل بود، ما دیده‌ایم
اگر خون دل بود، ما خورده‌ایم
اگر دل دلیل است، آورده‌ایم
اگر داغ شرط است، ما برده‌ایم
اگر دشنه دشمنان، گردیدیم!
اگر خنجر دوستان، گردیدیم!
اگر خواهی بخوایید، اینک گواه:
همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم!
دلی سربلند و سری سر به زیر
از این دست عمری به سر برده‌ایم.»

درد می‌کند
انتحنای روح من
شانه‌های خسته غرور من
تکیه‌گاه بی‌پناهی دلم شکسته است
کنتف گریه‌های بی‌پناه‌ام
بازوان حس شاعرانه‌ام
زخم خورده است
دردهای پوستی کجا؟
درد دوستی کجا؟
این مساجت عجیب
پافشاری شگفت دردهاست
دردهای آشنا
دردهای بی‌سر و سامانی غریب
دردهای خانگی
دردهای کهنه لوجج
اولین قلم
حرف درد را
در دلم نوشته است
دست سرنوشت
خون درد را
با گلم سرشسته است
پس چگونه سرنوشت ناگزیر خویش را رها کنم؟
درد
رنگ و بوی غنچه دل است
پس چگونه من
رنگ و بوی غنچه را ز برگ‌های تو به توی آن جدا کنم؟
دفتر مرا
دست درد می‌زند ورق
شعر تازه مرا
درد گفته است
درد هم شگفته است
پس در این میانه من
از چه حرف می‌زنم؟
درد، حرف نیست
درد، نام دیگر من است
من چگونه خویش را صدا کنم؟»

مثل عبور نور
مثل عبور نوروز
مثل صدای آمدن روز است
آن روز ناگزیر که می‌آید…
روزی که دست خواهش، کوتاه
روزی که التماس، گناه است
و فطرت خدا
در زیر پای زهگذران پیاده رو
بر روی روزنامه نخواید
و خواب نان تازه نبیند
روز ورود آزاد
روزی که روی درها
با خط سادهای بنویسند
تنها ورود گردن کج ممنوع!»
یا اینکه مثل یک شاعر انقلابی، عقیده خود را چنان گسترش می‌دهد که می‌تواند سایر عقاید را با هر مرام و مذهب و مسلکی دربرگیرد و شاعر انقلابی ایشان نیز باشد و نه‌تنها یک جامعه مسلمان:
«دردهای من
جمله‌نیستند
تا ز تن در آورم
چامه و چکلمه نیستند
تا به رشته سخن درآورم
نعدنیستند
تا ز نای جان بر آورم
دردهای من نگفتنی
دردهای من نهفتنی است
دردهای من
گرچه مثل دردهای مردم زمانه نیست
درد مردم زمانه است
مردمی که چین پوستین‌شان
مردمی که رنگ روی آستین‌شان
مردمی که نام‌های‌شان
جلد کهنه‌شانسانمه‌های‌شان
درد می‌کند
من ولی تمام استخوان بودنم
لحظه‌های ساده سرودنم

در شعر معاصر» رخنمون شده است، در این مسیر سخت و طولانی زیر بازواتش را گرفته است. بدین ترتیب او هرگز در دام جریان‌های تندرو و رادیکال نوآورانه ۳ دهه اخیر شعر ایران نیفتاد و در عین حال هیچ‌کس نتوانست شعر او را مطلقاً سنتی و ارتجاعی بخواند.

به عبارت دیگر حرکت و تکامل شعری «قیصر امین‌پور» از «من جمعی برون‌نگرا»ی آغازین تا «من متشخص فردی درون‌نگرا»ی واپسین، چنان منطقی و محتاطانه و پرحوصله شکل گرفته است که شعر او را از هرگونه انحراف از نرم پذیرفته شعری روزگارش مصون نگه داشته است. جالب اینجاست که این حرکت و تکامل در تمام قالب‌ب مورد علاقه او که پیش از این نام برد شده با نسبتی یکسان به چشم می‌آید.

«خست‌عام از آرزوها، آرزوهای شعاری
شوق پرواز مجازی، بال‌های استعاری
لحظه‌های کاغذی را، روز و شب تکرار کردن
خاطرات پایگانی، زندگی‌های اداری»

«گل‌ها همه آفتابگر دانند»

«پس کجاست؟/ چند بار/ جیب‌های پاره پوره را/ پشت و رو کنم:/ چند تا بلیت تا شده/ چند اسکناس کهنه و مجاله / چند سکه سیاه/ صورت خرید دواست و بار/ صورت خرید جنس‌های خانگی…/ پس کجاست؟ یادداشتهای درد جاودانگی؟»

«گل‌ها همه آفتابگر دانند»

«این درد کوچکی نیست/ در روستای ما/ مردم/ شعر مرا به شور نمی‌خوانند/ گویا زبان شعر مرا، دیگر/ این صادقان ساده نمی‌دانند/ و برگ‌های کاهی شعرم را/ شعری که در ستایش گندم نیست/ یک جو نمی‌خرند/ از من گذشت/ اما دلم هنوز/ با لهجه محلی خود حرف می‌زند/ با لهجه محلی مردم…»

«آینه‌های ناگهان»

«قیصر» در آغاز، بروز این «هن فردی» را درد می‌نامد و دغدغه‌آبدی و بی‌تخفیف خود برای جذب طیف هر چه وسیع‌تر مخاطب را علناً اعلام می‌کند. پس تا انتها سعی در برقراری تعادل بین فرم و محتوا و بین سنت آشنای شعری و بدعت‌های نوآورانه و ناآشنای شعری را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد و از مرزهای موفقیت درمی‌گذرد. مطالعات دامنه‌دار او در زمینه سنت و نوآوری و رابطه پیچیده آنها که در کتاب بسیار ارزشمند «سنت و نوآوری

۲ غزل از حمید سبزواری

در رثای قیصر امین‌پور

ای خوش آن سر که ترک سودا کرد

عشق را مومنانه معنا کرد

هشت آینه‌ای مقابل چشم

عالمی را در آن تماشا کرد

روزگاری به کوی فقر نشست

پشت بر رنگ و بوی دنیا کرد

روزی بر جهان درد کشود

گری‌های ز بای دل وا کرد

قطره‌ای ز سبوی رنج چشید

ره به دریای مهر پیدا کرد

کوله باری ز عاشقی سرشار

هشت بر دوش و عزم فردا کرد

دامن از فتنه زمین برچید

پشت بر ذبل و رو به بالا کرد

وه چه ز بیاست، گرچه سرور بود

در صف دردباوران، سر بود

غافل از حال دردمندان، نه…

غمگساری امید‌پرور بود

دستگیر ستم‌کشان زمین

خستگان را معین و یاور بود

با محبان و مهرورزان دوست

یاصفا پیشگان برادر بود

نه اسبری هوی، نه بار هوس

سیر چشمی سپید‌دفتر بود

بی‌نیاز از ستایش و تعظیم

خاکساری به خسروان سر بود

گرچه هم صحبت فقیران بود

جامه فقر داشت، «قیصر» بود

